

## نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

قدیر نصری، نفت و امنیت ملی جمهوری

اسلامی ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ۳۱۱ صفحه.

مرتضی بهروزی فر

کارشناس ارشد اقتصاد انرژی، مؤسسه

مطالعات بین‌المللی انرژی

اگر در دست ما بماند بعد از این هم فایده‌ای نخواهد بخشید.»

بدین ترتیب کشور تا دهه‌ها پس از

اعطای امتیاز استخراج نفت به انحاء مختلف

تحت نفوذ قوای بیگانه قرار گرفت و استعمار

انگلیس با توجه به امتیاز اخذ شده، به خود

حق می‌داد که در تمامی شئون کشور

مداخله کند و پی‌جوی منافع ملی خویش در

این سوی دنیا باشد. با توجه به نقش غالب

نفت در اقتصاد و سیاست کشور و تأثیر آن

بر الگوی ایجاد ثروت و قدرت و به تبع آن

بر امنیت ملی کشور، منابع نفتی ایران عملاً

به مهم‌ترین فرصت و تهدید برای کشور

تبدیل شده‌اند. فرصت از این بابت که طی

چند دهه اخیر، صدها میلیارد دلار درآمد به

خزانه کشور سرازیر نموده و تهدید از این

جهت که با اتکال به این ثروت و درآمد به زعم

برخی بادآورده، تاروپود صنعت، کشاورزی و

در کل اقتصاد کشور دچار نابسامانی شد و

مانع فعالیت و خلاقیت سایر بخشهای اقتصاد

کشور شده و نظامی رانتیر را پدید آورده

است. از سوی دیگر، وجود این ذخایر عظیم و

درآمدهای نسبتاً زیاد باعث ایجاد مطالباتی

برای همسایگان و قدرتهای بزرگ شده است

از فوران نخستین چاه نفتی ایران در

منطقه نفتون مسجد سلیمان نزدیک به یک

قرن می‌گذرد و طی این مدت به تدریج و به

صورت تصاعدی، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و

اجتماع این سرزمین کهن و باستانی با نفت و

درآمدهای حاصل از صدور آن چنان عجین

شده است که ایران بدون نفت حداقل در

میان مدت در تصور هم نمی‌گنجد. هنگامی

که اولین امتیاز استخراج نفت در بلاد

محروسه ایران واگذار شد، درباریان کم‌خرد

و ناآگاه از جهان در حال تغییر و تحول، بیان

کردند: «ما هیچ نداده‌ایم که از مداخله‌ی

دولت یک دینار کم بکند، آنچه داده‌ایم

منحصرأ عبارت است از بعضی مواد عاطله که

تا امروز هیچ منفعتی برای دولت نداشته‌اند و

و هزینه های سنگین ناشی از جنگ ۸ ساله و سپس مخارج بازسازی اقتصادی و نظامی ناشی از آن در همین راستا قابل ذکر است.

از سوی دیگر، حضور قدرتهای فرامنطقه ای و تنشهای موجود در اطراف کشور اعم از حضور مستقیم آمریکا در خلیج فارس، حضور این قدرت در افغانستان و مداخله در کشورهای آسیای مرکزی و کشورهای حوضه خزر، حضور آمریکا و اسرائیل در آذربایجان و ترکیه، مناقشات موجود در عراق و حمله آمریکا به این کشور و اشغال آن، در راستای امنیت و منافع ملی قدرتهای بزرگ است و در این میان نفت یکی از اهداف و عناصر اصلی می باشد.

بنابراین مسئله نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در تعاملی بسیار قوی قرار دارند و لازم است که در این زمینه بحثهای تخصصی انجام شود و تصمیم سازان کشور با توجه به بحثها و تحلیلهای ارایه شده، منافع ملی را بهینه نمایند. بنابراین، لازم است که ادبیات این مسئله گسترده شود و تحقیق و تألیف در آن به یک اصل تبدیل شود.

در این راستا کتاب نفت و امنیت ملی

جمهوری اسلامی ایران می تواند برخی از خلاءهای موجود در این زمینه را پر کند. این کتاب در چهار بخش و چهارده فصل به رشته تحریر درآمده که بخش اول آن تحت عنوان «گفتمان مدرن امنیت ملی، مبانی معرفتی و مدل‌های عینی» که طی چهار فصل «امنیت پژوهی، رهیافت، معنا و مبنای مدرن»، «امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، رهیافتهای و آثار»، «تأملی تاریخی در نسبت انرژی، امنیت ملی، [مورد] ایران» و «امنیت ملی و ظرفیت انرژی جمهوری اسلامی ایران» به بررسی ادبیات امنیت ملی، انواع رویکردهای آن، بررسی قراردادهای نفتی و بررسی آمارهای تولید و عرضه نفت در جهان پرداخته است.

بخش دوم تحت عنوان «مکانیسم کارکرد نفت در خصوص آسیب پذیریهایی داخلی» در دو فصل «نفت و بی ثباتی سیاسی (مطالعه مقایسه ای ایران و الجزایر)» و «دولت رانتیر و پروژه امنیت ملی»، ضمن مقایسه وضعیت ایران و الجزایر، اقدام به تعریف دولت رانتیر نموده و کارکرد و کیفیت ملی این نوع دولت را نیز مورد بررسی و کنکاش قرار داده است.

در بخش سوم نیز تحت عنوان «چرایی و چگونگی کارکرد ضدامنیتی انرژی، ایران پس از انقلاب» طی پنج فصل، «آفرینش گسست بین دولت-جامعه»، «تغییر فرایند تفاهم اقتصادی حکومت و جامعه به تقابل فرهنگی جامعه با حکومت»، «مصرف فزاینده، تولید ثابت»، «عایدات نفتی و تعمیق شکافهای منطقه ای» و «اندیشه تحریم و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» در ابتدا به دلایل و شواهد حاکی از گسست بین دولت و جامعه به علت وجود درآمدهای نفتی و عدم اتکای دولت به درآمدهای مالیاتی گرفته شده از مردم پرداخته و سپس تقابل جامعه با حکومت را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و سپس در مورد تاریخچه و اثر تحریمهای وضع شده بر ایران توضیحاتی ارائه شده است.

در بخش پایانی نیز تحت عنوان «سرمایه گذاری و امنیت ملی»، طی سه فصل به مسئله سرمایه گذاری به ویژه در بخش نفت و گاز پرداخته شده است. در ابتدای این بخش درآمدهای نفتی و سطح اشتغال مورد بررسی قرار گرفته که این قسمت بر میادین مشترک تمرکز یافته است. در ادامه مباحثی

در خصوص درآمدهای نفتی و نقش آن در رشد و توسعه اقتصادی ارایه شده و سپس پیامدهای امنیتی عدم سرمایه گذاری مناسب در صنایع نفت و گاز را به صورت از دست دادن سهم بازار، کاهش سهم و نقش ایران در اوپک، بهره برداری کشورهای همسایه از مخازن مشترک و استهلاک فزاینده امکانات و مخازن ارایه شده است. در نهایت نیز پس از استنتاج موضوعی و نظری، ریشه ها و شیوه های آسیب پذیری امنیت ملی ناشی از درآمدهای نفتی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

همان گونه که نویسنده محترم در مقدمه خود نیز تاکید دارد، «نگاه این کتاب به مقوله امنیت در دو حیطه آسیب پذیری داخلی و تهدیدات خارجی می باشد و خطر واقعی را حاصل ترکیب دو عامل مذکور می داند. از این رو، فصل خاصی به راهبری فرایند امنیت ملی در اقتصاد مبتنی بر نفت اختصاص یافته و طی آن به آسیب پذیریهای متعدد چنین دولتی پرداخته و نقش نفت در بی ثبات سازی جامعه به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.»

نویسنده محترم به درستی در قسمتی

از کتاب عنوان نموده است که «در پرتو تحولات نوین [بین الملل، امروزه] منشاء عمده تهدید نه خارجی بلکه داخلی است و مهم ترین و موثرترین ابزار دفع آن، خلق فضای تفاهم و پرهیز از خشونت می باشد و ماهیت تهدید نه نظامی بلکه اقتصادی است و مؤلفه هایی از قبیل نرخ اشتغال، تورم، میزان تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، ذخیره ارزی و جمعیت فعال جایگزین تهدید نظامی شده اند.» اما می دانیم که در شرایط حاضر، عملاً تهدید خارجی همیشه وجود دارد، ولی اگر بتوان در محیط داخل، با ایجاد نظام مشارکت، رعایت حقوق شهروندی و غیره ساختار جامعه را مستحکم ساخت، تهدید خارجی از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل نخواهد شد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده تاکید داشته است که «تعمق در خصوص نسبت دو مفهوم امنیت و نفت و نحوه عملکرد آنها، گویای تعاملی پیچیده است و شاید پذیرش این نکته در بدو امر آسان نباشد که برخورداری از ثروت بی زحمت نفت، تاروپود زندگی را در جامعه متأثر ساخته و این تأثیر به دلیل اقتصادی ماهیت صنعت نفت و تدابیر غلط سیاست گذاران برای ایران منفی و بی ثبات کننده بوده است.» به زعم نویسنده، «این نفت بوده است که باعث برآمدن دولتی مقتدر و آمر گردیده و یا موجب افزایش هزینه مقابله و حتی انتقاد از حاکمیت می شود یا کشور را در معرض حوادث و معادلات پیچیده قرار می دهد و یا .... و اینها همگی ره آورد اقتصاد وابسته به یگانه محصول نفت است که ابزار استخراج آن سرمایه خارجی بوده، بازار فروش آن در ورای مرزهای ملی است و تجهیزات استخراج هم در اختیار شرکت های دولتی می باشد.»

اما می دانیم مسئله دیکتاتوری و اقتدارگرایی، مشکل قریب به اتفاق کشورهای در حال توسعه و جهان سوم می باشد و کشورهای متعددی وجود دارند که در حالی که اقتصاد آنها وابسته به تجارت جهانی و یک محصول بین المللی نیست، نظام حاکم نوعاً حتی کوچک ترین انتقادی را هم بر نمی تابد. پس شرایط سیاسی حاکم بر جامعه فقط به خاطر اتکاء بر ثروت نفت نیست، بلکه ریشه در فرهنگ و عقب ماندگی تاریخی جامعه دارد.

یکی از مهم ترین نقاط ضعف کتاب

مورد بررسی، آمار و اطلاعات ارائه شده می‌باشد؛ زیرا اولاً برای آرایه آمار و اطلاعات آرایه شده از منابع دست اول و معتبر موجود (همانند IEA، BP، پترولیوم ارگوس، اوپک و غیره) استفاده نشده و عموماً اطلاعات از منابع دست چندم و غیرتخصصی آرایه گردیده، در ثانی در آرایه این اطلاعات نیز دقت کافی به عمل نیامده است. برای نمونه، در صفحه ۱۱۳، خسارتهای ناشی از جنگ ۸ ساله را یک هزار میلیارد تومان قید نموده در حالی که این مبلغ با توجه به برخی برآوردها، حدود یک هزار میلیارد دلار می‌باشد و یا در بسیاری موارد فوت مکعب و مترمکعب و یا دلار و بشکه اشتباهاً به جای هم آرایه شده‌اند؛ هرچند امکان دارد این اشتباهات ناشی از تایپ و یا ویرایش باشند.

نویسنده محترم چندین دفعه بیان نموده است که طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۷، ایران بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار نفت صادر کرده و بیش از ۵۲ درصد آن را سلاح خریداری کرده است، اما با توجه به سایر هزینه‌های دولت و قوانین بودجه سالیان گذشته، این سهم عراق آمیز به نظر می‌رسد. با توجه به عدم دسترسی به منابع اولیه در

خصوص خریدهای تسلیحاتی ایران، اظهار نظر در این خصوص را به کارشناسان مربوطه وا می‌گذاریم.

نویسنده محترم در قسمتی از کتاب بیان نموده است که «به دلیل درآمدهای نفتی، سرمایه‌گذاری دولت در صنایع سنگین و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در مونتاز اقلام مصرفی رونق می‌گیرد و با گسترش شهرنشینی، تمایل برای توسعه کشاورزی به شدت تقلیل می‌یابد.» لازم به ذکر است که جامعه روستایی کشورهایی که تولیدکننده عمده اقلام کشاورزی در جهان هستند (مانند ایالات متحده آمریکا)، کسر کوچکی از جمعیت این کشورها را تشکیل می‌دهند، مثلاً جامعه روستایی آمریکا حدود ۵ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد، پس توسعه شهرنشینی به خودی خود باعث ضعف بخش کشاورزی نمی‌شود و از طرفی نیز توسعه سرمایه‌گذاری صنعتی و یا درآمدهای نفتی به خودی خود باعث اضمحلال کشاورزی نمی‌شود. برای نمونه، می‌توان از عربستان سعودی نام برد که به رغم جغرافیای خشک خود و درآمدهای هنگفت نفتی، در اقلام عمده کشاورزی

(مانند گندم) نه تنها خود کفاست، بلکه صادرات قابل توجهی نیز دارد.

در قسمتی دیگر نیز آورده شده که «در زمان مشروطه، دوره حکومت رضاشاه و پسرش محمد رضا شاه و زمان مصدق، دموکراسی به دلیل عدم احساس نیاز دولت به جامعه، آسیب دید» و در کل وی عقیده دارد که به دلیل وجود درآمدهای نفتی در این ادوار، دموکراسی با مشکل مواجه شده است. در حالی که به ویژه در زمان مشروطه، درآمدهای نفتی دولت اصلاً رقم قابل توجهی را تشکیل نمی داد و یا مرحوم مصدق با تحریم خرید نفت از سوی جهان روبه رو بود و در نتیجه عملاً فاقد درآمد نفتی بود. همان گونه که قبلاً نیز ذکر شد، مشکل دموکراسی در ایران یک مسئله فرهنگی و زیر ساختی است و حتی اگر نفت و درآمدهای حاصل از آن هم وجود نداشت، به احتمال قوی، ایران افغانستان بود تا ژاپن. در کل، می توان بیسان کرد که نفت و درآمدهای نفتی شرط کافی برای تثبیت دیکتاتوری و اقتدارگرایی بوده و شرایط تاریخی و بین المللی شروط لازم این مسئله بوده اند.

نویسنده محترم عنوان کرده است که «ادعای کتاب این است که موج رونق گرفته مطالبات مردمی از دوم خرداد سال ۱۳۷۶، برآیند مستقیم اقتدار بی بدیل دولت در عرصه اقتصاد بود که آن را از تقاضای مردم بی نیاز ساخته بود و دوران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، مجالی برای ابراز مطالبات انباشته شده در قالب روزنامه ها و نشریات دیگر بود،» ولی به نظر می رسد فقط اقتدار اقتصادی باعث رونق مطالبات مردمی نمی شود و اینجا هم از مسایل سیاسی و فرهنگی باید نام برد. در صفحه ۲۰۰ کتاب آمده است که «اغلب اندیشمندان، تکیه بر درآمدهای مالیاتی را به جای درآمدهای نفتی تجویز می نمایند. غافل از اینکه مالیات برعکس نفت با اینکه درآمد به شمار می آید، لیکن در شرایط فعلی و در کوتاه مدت، وضع مالیات و افزایش آن، رکود فعلی را تشدید می نماید و در ثانی افزایش مالیات، انگیزه افزایش تولید را در بلندمدت از بین می برد،» در حالی که نظر اکثر اقتصاددانان، نه افزایش نرخ مالیات بلکه اخذ مالیات با توجه به نوع کار و فعالیت می باشد. از نظر اقتصادی و در شرایط فعلی کشور، اخذ مالیات و حتی افزایش نرخ

مالیات بر فعالیتهای واسطه‌گری، دلال‌بازی، درآمدهای اتفاقی و تصادفی ناشی از تغییرات ناگهانی قیمت، نه تنها به ضرر تولید و افزایش فعالیتهای تولیدی نمی‌باشد بلکه اتخاذ یک رویکرد مالیاتی مناسب و متناسب باعث تقویت تولید و کاهش واسطه‌گری و دلال‌بازی و در کل به نفع اقتصاد کشور خواهد بود. در مقابل نیز، با افزایش درآمدهای دولت، اتکاء بودجه دولتی را به درآمدهای نفتی کاهش خواهد داد و ثروتهای سرگردان در امر واسطه‌گری را به فعالیتهای تولیدی رهنمون خواهد ساخت.

نویسنده محترم به دفعات سخن از یارانه انرژی و حجم آن به میان آورده است. برای نمونه، عنوان کرده است که دولت در سال ۱۳۷۵ بیش از یک هزار میلیارد تومان بابت یارانه بنزین پرداخت نموده که یک نهم بودجه سال ۱۳۷۵ و دو برابر بودجه آموزش و پرورش کشور بوده است که توسط دو میلیون خودروی افراد معمولاً مرفه مصرف شده و هوا را آلوده نموده است. یا در جایی دیگر ارزش یارانه پرداختی به مواد نفتی را ۱۲ میلیارد دلار اعلام نموده است.

شایان توجه است که ارقام ارائه شده توسط مسئولین با فرض ضرب نمودن میزان مصرف فرآورده‌های نفتی در داخل در قیمت آن فرآورده‌ها در کشورهای اروپایی به دست آمده است. در حالی که می‌دانیم که تقریباً ۷۰ درصد هزینه‌ای که یک اروپایی بابت هر لیتر سوخت خود پرداخت می‌نماید، مالیاتی است که به خزانه دولتهای اروپایی واریز می‌شود و اگر ما حتی بتوانیم فرآورده‌های مصرف داخل را به اروپا صادر کنیم و حتی با این فرض که با استانداردهای بسیار سنگین زیست محیطی این کشورها هم مطابق باشد، دریافتی کشور بابت هر لیتر صادرات فرآورده کمتر از ۳۰ درصد قیمتی است که مصرف‌کننده نهایی پرداخت خواهد کرد؛ زیرا باید علاوه بر مالیات، هزینه حمل و نقل، بازاریابی، فروش و غیره را نیز از آن کسر نماییم. از آن مهم‌تر همان‌گونه که نویسنده محترم اذعان داشته است، افزایش قیمت سوخت یک مسئله سیاسی و اقتصادی است و هرگونه تغییر در آن علاوه بر پیامدهای سیاسی، مشکلات اقتصادی پیچیده‌ای به بار خواهد آورد. علاوه بر آن، با توجه به مقایسه درآمد سرانه ایران و کشورهای اروپایی و سهم

هزینه انرژی در سبد خانوار ایرانی و اروپایی، قیمت‌های فعلی در ایران به نسبت از کشورهای غربی هم بالاتر است و با توجه به اطلاعات در دسترس، قیمت تمام شده هر لیتر فرآورده (به ویژه بنزین) بسیار کمتر از قیمتی است که مصرف کننده نهایی ایرانی پرداخت می نماید.

علاوه بر تمامی موارد ذکر شده، می توان ادعا کرد که قیمت‌های نسبتاً پایین انرژی در داخل نسبت به بازارهای جهانی، جزء محدود مزیت‌های نسبی تولیدکنندگان داخلی است که با حذف آن و افزایش تورم لجام گسیخته و افزایش سرسام آور هزینه های بخش دولتی، نه تنها نمی توان به بخش خصوصی و در کل تولید کمک کرد بلکه با حذف این مزیت نسبی و افزایش سطح قیمت‌ها و به تبع آن دستمزدها، تولید در کشور با مشکلات بسیار شدیدی روبه رو خواهد شد که صنایع گلخانه ای ما (که از انواع حمایت‌ها اعم از نیروی کار ارزان، تعرفه سنگین بر کالاهای وارداتی و غیره سود می برند) به احتمال قوی، توان تحمل آن را نخواهند داشت. البته شایان توجه است که هرگونه بحث در خصوص یارانه ها به کار

کارشناسی گسترده و در سطح کلان نیاز دارد تا تمامی منافع و ضررها حذف و یا ادامه آن بدون هرگونه پیش داوری بررسی شوند.

قدیر نصری به دفعات دلیل تسلیح کشورهای منطقه خلیج فارس را درآمدهای سرشار و هنگفت نفت دانسته است و اعتقاد دارد که اگر این درآمدها نبود، مسئله رقابت در خرید جنگ افزار هم منتفی می شد. در حالی که می دانیم مهم ترین دلیل تسلیح کشورها، احساس خطر از جانب همسایگان و یا سایر قدرتهای بزرگ فرامنطقه ای می باشد. برای نمونه، هند، پاکستان و کره شمالی در حالی که از نظر درآمد و سطح رفاه و درآمدهای دولتی در مضیقه قرار دارند، برنامه های نظامی آنها بسیار گسترده تر از کشورهای منطقه خلیج فارس است و این سه کشور به سلاحهای هسته ای و موشکهای راهبردی مسلح می باشند. بنابراین، هرچند درآمدهای نفتی نقش قابل توجهی در خریدهای تسلیحاتی کشورهای نفت خیز دارد، سایر عوامل را نیز نباید از نظر دور داشت.

در بخش اول کتاب، نویسنده در مورد قانون تحریم ایران و لیبی (ILSA) این



سؤال را مطرح کرده است که «چرا آمریکا سقف ممنوعیت سرمایه گذاری در صنعت نفت ایران را ۴۰ میلیون [۲۰ میلیون] دلار قرار داده و نه یک دلار و یا یک میلیارد دلار؟» ایشان در پاسخ گفته است که «جواب ساده است و آن اینکه آمریکا روندهای آتی ایران را مد نظر داشته و دارد. آمریکا می داند عدم سرمایه گذاری مطلق در صنعت نفت به معنی اخلال در نظام عرضه و تقاضای انرژی در جهان می باشد، از این رو چنین محدودیتی نتیجه پایا ندارد. تکلیف سقف یک میلیارد دلاری هم مشخص است؛ زیرا در این صنعت بسیاری از شرکتها در برخی میداین نفتی با سقف کمتر سرمایه گذاری کرده و بدین وسیله از تحریم آمریکا معاف می شدند.» در حالی که می دانیم سقف ۴۰ میلیون و یا ۲۰ میلیون دلار در صنعت نفت عملاً اکثر قریب به اتفاق پروژه های نفتی را از دور خارج می کند و در صورت موفقیت این تحریمها، عملاً صنعت نفت و گاز ایران هیچ شانسی برای توسعه نداشت.

یکی از مهم ترین نکاتی که به نظر می رسد، این است که نویسنده محترم در چند جا عنوان داشته است که رقابت در

منطقه، یک بازی با حاصل جمع صفر می باشد، یعنی سود یکی مستلزم ضرر دیگری خواهد بود. در حالی که حداقل تجربه چند سال گذشته نشان می دهد که اگر هر یک از طرفین بازی فقط و فقط به دنبال منافع خود باشد، در کوتاه مدت شاید منتفع شود و قسمت بیشتری از کیک محدود درآمدی را به ضرر دیگران، به خود اختصاص دهد، ولی در بلندمدت این مسئله به ضرر همه تمام خواهد شد و جمع جبری این بازی حتی منفی می شود. ولی اگر تمامی کشورهای تولیدکننده در تعاملی سازنده با یکدیگر همراهی و مشارکت داشته باشند، به سود همه تمام خواهد شد و در این صورت جمع جبری بازی مثبت خواهد بود. بنابراین در صورت وحدت رویه، با یک بازی با جمع جبری مثبت مواجه خواهیم بود. نویسنده محترم در پایان کتاب راهکارهایی جهت تامین منافع ملی پیشنهاد نموده است که با توجه به جنبه های ظریف اقتصادی آن به نظر می رسد نیازمند تأمل بیشتری است.

یکی از موارد مهم در تحلیل مسایل، این است که باید سیاست، اقتصاد و فرهنگ را سه بُعد واقعیت دانست و نه سه موضوع در

کنار یکدیگر و با حذف هر کدام، در حقیقت بُعدی از واقعیت از نظر دور خواهد افتاد. باید در بررسی مسایل، به ویژه در زمینه نفت و امنیت ملی، هر سه بُعد را در نظر داشت. ولی نویسنده محترم اشاره نموده است که برای نمونه «باید با در پیش گرفتن سیاستهای سخت گیرانه، مردم را تشویق به پس انداز (به جای مصرف)، تولید (به جای توزیع) و کار مفید (به جای دلالی و بورس بازی) نمود» و یا «دولت باید از طریق شیوه‌هایی چون خصوصی سازی، تجارت و نظام بازار آزاد، حذف سریع کنترل قیمت‌ها و نرخهای بهره و انسداد کلیه منافذ رانت خواری، کوچک و کارآمد شود.» باید در نظر داشت که مسایل اقتصادی و فرهنگی با بخشنامه و دستور و قانون به وجود نیامده‌اند که با بخشنامه یا قانون دیگری از بین بروند و مثلاً برای افزایش پس انداز باید کار فرهنگی کرد و گرنه سیاست سخت گیرانه نقش چندانی نخواهد داشت. نویسنده ابراز داشته است که «باید از طرح مسئله اقتصاد بدون نفت و یا اقتصاد متکی بر مالیات پرهیز نمود و باید در یک برنامه بلندمدت برای تقلیل وابستگی به نفت اقدام نمود» که با توجه به شرایط موجود

کشور، منطقی به نظر می‌رسد. ولی وی اعتقاد دارد که «اگر شرایط داخلی، آمادگی جذب سرمایه‌ها را ندارد، این مبلغ می‌تواند به صورت امانی در صندوقهای پس انداز، سرمایه گذاری شود یا به حجم داراییهایی خارجی کشور افزوده شود تا ظرفیت لازم در جامعه پدید آید و پس از اینکه جامعه قابلیت لازم را کسب نمود می‌توان آنها را در موارد مولد، سرمایه گذاری نمود.» شایان توجه است که این موارد به بررسی و تعمق بسیار بیشتری نیاز دارند و می‌توانند حتی موضوع چندین پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترا، تحقیق، کتاب و غیره باشند. برای نمونه، چنانچه ثروت کشور به صورت اوراق قرضه، سهام، سپرده‌های بانکی و غیره در ممالک دیگر به ودیعه سپرده شوند و باعث رونق بیشتر اقتصاد آنها گردند، آیا تضمینی وجود دارد که ارزش واقعی آنها حداقل ثابت باقی بماند (به ویژه با توجه به نوسان قیمت ارزها، ارزش سهام و غیره) و یا آیا این تضمین وجود دارد که با توجه به شرایط ناپایدار سیاسی کشور، این کشورها با مستمسک قرار دادن شرایط داخلی، اقدام به بلوکه نمودن دارایی و ثروت کشور ننمایند و کشور در بدترین

شرایط ممکن، بدون هیچ درآمد و سرمایه‌ای حاضر به پذیرش هر شرایطی از جانب آنها بشود (برای نمونه بلوکه شدن داراییهای ایران در آمریکا پس از انقلاب و یا احتمال بلوکه شدن دارایی عربستان و اتباع این کشور به دنبال شکایت بازماندگان قربانیان ۱۱ سپتامبر).

باید به این مسئله توجه شود که شرایط سرمایه‌گذاری چیزی نیست که به خودی خود پدید آید، بلکه این شرایط با توجه به عملکرد دولت، مردم، اندیشمندان و دیگران به وجود آمده است و بهینه خواهد شد. یک نکته مهم دیگر این است که شرایط فعلی کشور با دهه ۱۹۷۰ که جمعیت کشور حدود ۵۰ درصد حال حاضر بود و تعداد جوانان و دانش‌آموختگان کشور بسیار کمتر از اکنون بود و زیرساختهای فرهنگی و اقتصادی قابل توجهی وجود نداشت، قابل مقایسه نمی‌باشد. در شرایط کنونی، کشور پتانسیل بسیار بالایی برای انجام سرمایه‌گذاری دارد. در کل، با توجه به موارد ارایه شده، به نظر می‌رسد این کتاب که با استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی به مقوله نفت و امنیت ملی پرداخته است، در پاسخ به

سؤالات تحقیق ارایه شده در ابتدای کتاب، به نسبت موفق بوده است ولی با توجه به اینکه این کتاب با استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی تألیف شده، به نظر می‌رسد می‌توانست کاری تیمی و گروهی باشد و مؤلف محترم می‌بایست از همکاری و مساعدت فکری کارشناسان اقتصادی

به خصوص اقتصاد انرژی بهره می‌گرفت که در این صورت به غنای کتاب افزوده می‌شد. همچنین در صورت استفاده از اطلاعات به روز و دست اول، تحلیل‌های بسیار مناسب‌تری می‌توانست ارایه گردد. در پایان ضمن تشکر از مؤلف محترم امیدواریم که در آینده کارهای قوی‌تر و بهتری از ایشان در اختیار جامعه علمی کشور قرار گیرد.

